نسیم خرد

Scientific-research Biannual Journal of Islamic Philosophy

Vol. 12, Issue 1, successive No. 22, spring - summer 2026

A Conceptual Reconsideration of Moral Judgments and Principles from the Perspective of ’Allama Muhammad-Taqi Misbah Yazdi[1]

Hamid Ashouri[2]

ABSTRACT

In the discourses of ethics and moral philosophy, the terms “moral judgments” and “moral principles” are frequently employed; however, the precise demarcation between them has consistently been a source of ambiguity and conflation. The primary problem of this study is the precise elucidation of the concepts of moral judgments and principles, alongside an examination of ’Allama Muhammad-Taqi Misbah Yazdi’s perspective on this matter. The primary objective of this study is to conduct a conceptual analysis of these two terms, clarify their distinctions, and approximately reconstruct ’Allama Misbah’s moral system based on textual and verbal evidence from his works, thereby preventing the conflation of these concepts. The research methodology employed in this study is analytical-interpretative, drawing on direct references to the works of ’Allama Misbah and comparing his views with select contemporary moral theories. The results indicate that “moral judgments” essentially refer to moral propositions. Furthermore, in the semantic analysis of moral principles, among the five distinct meanings of the term “moral principle” that can be deduced from his works, the fifth meaning—namely, the principle as the most universal moral judgment under which all other judgments are evaluated—constitutes the most accurate reconstruction of ’Allama Misbah’s perspective.

KEYWORDS: principles, judgments, rules, ethics, moral philosophy, ’Allama Misbah Yazdi.

---

1. Received: February 16, 2026 Accepted: April 18, 2026

2. Ph.D. in Philosophy, Imam Khomeini Education and Research Institute, Qom, Iran. **Email:** ashouri1412@yahoo.com

نسیم خرد
دوفصلنامه علمی پژوهشی فلسفه اسلامی
سال دوازدهم / شماره اول / پیاپی ۲۲ / بهار ـ تابستان ۱۴۰۵

بازخوانی مفهومی احکام و اصول اخلاقی از دیدگاه استاد مصباح یزدی[۱]

حمید عاشوری[۲]

چکیده

در مباحث اخلاق و فلسفهٔ اخلاق، اصطلاحات «احکام اخلاقی» و «اصول اخلاقی» به طور مکرر به کار می‌روند، اما مرزبندی دقیق میان آنها، همواره محل ابهام و خلط بوده است. مسئلهٔ اصلی این پژوهش، تبیین دقیق مفاهیم احکام و اصول اخلاقی و بررسی دیدگاه علامه محمدتقی مصباح یزدی در این زمینه است. هدف اولیهٔ این پژوهش، مفهوم‌شناسی این دو واژه، تحلیل تمایزات آن‌ها و بازسازی تقریبی منظومهٔ اخلاقی علامه مصباح بر اساس شواهد و قرائن کلامی در آثار ایشان می‌باشد تا بر اساس آن، از خلط مباحث جلوگیری به عمل آید. روش تحقیق در این مطالعه، تحلیلی-تفسیری است که با استناد مستقیم به آثار استاد مصباح و مقایسهٔ تطبیقی دیدگاهایشان با برخی نظریات اخلاقی معاصر انجام شده است. نتایج پژوهش نشان می‌دهد که مراد از احکام اخلاقی، همان گزاره‌های اخلاقی است. در بحث معناشناسیِ اصول اخلاقی نیز، از میان پنج معنای مختلفِ «اصل اخلاقی» که در آثار علامه قابل استنباط است، معنای پنجم -یعنی اصل اخلاقی به مثابه کلی‌ترین حکم اخلاقی که سایر احکام ذیل آن سنجیده می‌شوند- دقیق‌ترین بازسازی از دیدگاه استاد مصباح است.

کلیدواژگان: اصول، احکام، قواعد، اخلاق، فلسفه اخلاق، مصباح یزدی.

---

۱. تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۱۱/۲۷ ؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۱/۲۹

۲. (نویسنده مسئول) دانش‌آموخته دکتری فلسفه تطبیقی، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، قم، ایران؛ ashoory.hamid@gmail.com

۱. مقدمه

در حوزهٔ مباحث اخلاقی و فلسفهٔ اخلاق، واژگانی همچون «احکام اخلاقی»، «اصول اخلاقی» و «قواعد اخلاقی» به‌طور مکرر به‌کار می‌روند، اما مرزبندی دقیق این مفاهیم، یکی از بحث‌های مهم است. در بسیاری از متون، این اصطلاحات به‌صورت هم‌پوشان یا جایگزین یکدیگر استفاده می‌شوند که می‌تواند به خلط مباحث و ابهام در استدلال‌های اخلاقی منجر شود. روشن‌سازی معنای این واژگان، نه‌تنها به فهم دقیق‌تر نظریات اخلاقی کمک می‌کند، بلکه زمینه‌ای برای تحلیل‌های نظام‌مندتر در فلسفهٔ اخلاق فراهم می‌سازد. پژوهش حاضر با تمرکز بر آرای علامه محمدتقی مصباح یزدی، به‌عنوان یکی از فیلسوفان برجستهٔ معاصر در حوزهٔ فلسفهٔ اخلاق، در صدد بررسی و تبیین مفهوم «احکام اخلاقی» و «اصول اخلاقی» و نسبت آن‌ها با یکدیگر است. این مطالعه تلاش می‌کند تا با استناد به آثار و مبانی فکری ایشان، درکی دقیق‌تر از این مفاهیم ارائه دهد.

با بررسی پژوهش‌های موجود، تاکنون مطالعه‌ای که به‌صورت مستقل و جامع به تبیین مفاهیم «احکام اخلاقی» و «اصول اخلاقی» از منظر علامه مصباح یزدی بپردازد، یافت نشد؛ هرچند با تعمق در آثار اندیشمندان اسلامی، می‌توان تعاریفی از این مفاهیم استخراج کرد، اما این مباحث معمولاً به‌طور پراکنده و در ضمن موضوعات دیگر مطرح شده‌اند. از جمله پژوهش‌هایی که به تحلیل نظام‌مند این مفاهیم اختصاص داشته باشد، می‌توان به مقالهٔ «تحلیلی بر مفهوم، جایگاه و نقش اصل اخلاقی در نظام اخلاقی» نوشتهٔ سید اکبر حسینی قلعه بهمن اشاره کرد.

دربارهٔ ضرورت پرداختن به چنین بحثی می‌توان گفت که مفهوم‌شناسی در هر حوزه‌ای و از جمله در مباحث اخلاقی، نقش اساسی در تبیین دقیق محل بحث و جلوگیری از سوءبرداشت‌ها و خلط مباحث دارد؛ در مواردی موجب آشکار شدن مغالطات می‌شود؛ در برخی نیز می‌توان با مفهوم‌شناسی، اختلافات ظاهری را برطرف کرد، زیرا گاهی طرفین، علی‌رغم استفاده از الفاظ مشترک، به معانی متفاوتی اشاره دارند و در واقع، اختلافی میان آن‌ها وجود ندارد؛ از سوی دیگر، مبادی تصوری در هر علمی، تقدم رتبی بر مبادی تصدیقی دارند، بدین سبب ضروری است که پیش از ورود به مباحث استدلالی دربارهٔ احکام و اصول اخلاقی، معنای دقیق این مفاهیم و تمایز آن‌ها از یکدیگر مشخص شود. برای مثال، اگر بخواهیم از "اصل" یا "اصول بنیادین اخلاقی" سخن بگوییم و دیدگاه‌های مختلف را مورد بررسی و ارزیابی قرار دهیم، یا اگر درصدد تبیین چگونگی شکل‌گیری یک اصل اخلاقی باشیم، نخست باید تعریفی روشن و دقیق از این اصطلاح ارائه دهیم.

در این مقاله، ابتدا به مفهوم‌شناسیِ «احکام اخلاقی» پرداخته و سپس «اصول اخلاقی» مورد بررسی قرار خواهد گرفت. در هر بخش، ضمن اشاره به معانی اصطلاحی «احکام» و «اصول» در سایر علوم،

نسبت به دیدگاه اندیشمندان حوزهٔ اخلاق دربارهٔ این مفاهیم مروری اجمالی خواهد شد، سپس با تکیه بر آثار و مبانی فکری علامه مصباح یزدی و تبیینِ دیدگاه ایشان در این خصوص، تمایز آن با سایر دیدگاه‌های موجود مشخص خواهد شد.

۲. احکام اخلاقی:

احکام جمع «حکم» است که در زبان عربی مفاهیم متعددی را شامل می‌شود. این واژه در لغت به معانی مختلفی همچون علم، فقه، حکمت، قضاوت و قضاوت به عدل و نیز منع اشاره دارد (برای تفصیل بیشتر، رجوع شود به: ابن‌منظور، ۱۴۱۴ ق: ۱۴۱/۱۲؛ فیروزآبادی، ۱۴۱۵ ق: ۳۹/۴؛ زبیدی، ۱۴۱۴ ق: ۱۶۰/۱۶؛ فیومی، بی‌تا: ۱۴۵/۱).

دربارهٔ معنای اصطلاحی حکم و احکام در سایر علوم همچون فقه و اصول، بحث‌های مختلفی صورت گرفته است. مشهور علمای اصول، به ویژه عامه، حکم شرعی را چنین تعریف کرده‌اند: «خطاب خداوند متعال دربارهٔ کارهای مکلفان به صورت اقتضا یا تخییر یا وضع» (شاکری، ۱۳۹۶: ۲۳) و البته قید و قیودی برای تکمیل و اصلاح این تعریف از سوی سایر اندیشمندان نیز مطرح شده است. از معاصرین، شهید صدر حکم شرعی را قانونی می‌داند که از سوی خداوند برای سامان‌دهی زندگی انسان وضع شده است؛ چه مربوط به رفتارهای او باشد، چه به ذات او یا به امور دیگری که در زندگی‌اش نقش دارند (صدر، ۱۴۲۵ ق:، ۶۱/۱). افزون بر مباحث مربوط به تعریف اصطلاحی، موضوعاتی همچون مراتب حکم، اقسام آن و نسبت حکم با مفاهیمی نظیر قانون و فتوا نیز در منابع مطرح شده است که پرداختن به آنها، خارج از محور بحث حاضر است (برای مطالعهٔ بیشتر، ر.ک: شاکری، ۱۳۹۶).

و اما در خصوص معنای اصطلاحی در اخلاق باید گفت که در آثار و عبارات علامه مصباح، تصریح مستقیمی دربارهٔ معنای اصطلاحی «احکام اخلاقی» مشاهده نمی‌شود. به نظر می‌رسد که این امر ناشی از وضوح این مفهوم در نظام فکری ایشان بوده و نیازی به تعریف مستقل از آن احساس نشده است؛ از این‌رو، آنچه در ادامه ارائه می‌شود، استنباطی است که بر اساس کاربردهای این واژه در آثار ایشان انجام گرفته و تلاش دارد تا مفهوم «احکام اخلاقی» را در چارچوب اندیشه‌های ایشان تبیین کند.

در آثار علامه مصباح یزدی، کاربرد واژهٔ "حکم اخلاقی" یا "احکام اخلاقی" به گونه‌ای است که این اصطلاح در معنای خاص خود در علم اخلاق، با معنای لغوی آن ارتباط نزدیکی دارد. احکام اخلاقی می‌توانند به عنوان قضایا یا گزاره‌هایی تعریف شوند که در آن‌ها، پیرامون رفتارهای اختیاری انسان یا ویژگی‌های اکتسابی او قضاوتی صورت می‌گیرد؛ به عنوان نمونه، ایشان در جایی بیان می‌کنند: «**قضیهٔ**

"راست‌گویی خوب است" یک حکم اخلاقی است» (مصباح یزدی، ۱۳۹۴: ۲۰۵)؛ همچنین در عبارت دیگری آمده است: «**وجوب خداشناسی نیازمند پذیرش و مبتنی بر این حکم اخلاقی است که "شکر منعم واجب است**"» (همان، ۲۲۰). در متنی که به بررسی موضوع و محمول گزاره‌های اخلاقی پرداخته‌اند، «حکم اخلاقی» معادل «گزارهٔ اخلاقی» به کار رفته است:

> در این قسمت مفاهیم و مفردات گزاره‌های اخلاقی موضوع بحث‌اند. ... در غالب گزاره‌های اخلاقی، معنای موضوع یا مسندالیه روشن و واضح است؛ مثلاً عناوینی چون «سقط جنین»، «راست‌گویی»، «دروغ‌گویی» و «قتل نفس» که موضوع احکام اخلاقی قرار می‌گیرند، بی‌نیاز از تعریف‌اند. البته اگر موضوع حکم اخلاقی نیز مبهم بود، آن را هم مورد بحث معناشناختی قرار می‌دهند (مصباح یزدی، ۱۳۹۴: ۲۹).

البته در برخی از عبارات، «حکم اخلاقی» به معنای گزارهٔ اخلاقی نیست، بلکه به معنای قضاوت اخلاقی است؛ مثلاً در عبارتی گفته شده است که: «**دو نفر دربارهٔ کار خاصی مانند «الف» دو حکم اخلاقی مختلف داشته باشند**» (مصباح یزدی، ۱۳۹۴: ۱۹۳)؛ در این عبارت، موضوع قضیه ثابت است و اختلاف در قضاوت افراد دربارهٔ یک موضوع است که این اختلاف در قالب دو قضیه با محمول‌های متفاوت بیان می‌شود.

احکام یا گزاره‌های اخلاقی، یا به صورت جملهٔ خبری مطرح شده‌اند و دارای موضوع و محمول‌اند مانند «دروغگویی بد است» و یا هرچند در قالب گزاره‌های انشائی مطرح شده‌اند، همانند «دروغ نگویید»، اما در واقع بیانگر یک واقعیت و جملهٔ خبری هستند، به این معنا که "دروغ نگفتنِ شما خوب است"؛ لذا علامه مصباح در عبارتی اینطور می‌گویند: «**احکام اخلاقی حقیقتاً از سنخ جملات خبری است و خبر از یک واقعیت نفس‌الامری می‌دهند**» (مصباح یزدی، ۱۳۹۰: ۳۶۶/۱)

اما در مورد موضوع و محمول گزاره‌های اخلاقی باید گفت که موضوع این احکام و به تعبیری موضوع ارزش‌های اخلاقی، امور اختیاری انسان است، از این رو علامه مصباح تأکید می‌کنند «تا هنگامی که در محدودهٔ امور جبری گام می‌زنیم، حتی اگر بزرگ‌ترین کارها را نیز صورت دهیم، وارد قلمرو ارزش‌های اخلاقی نشده‌ایم» (مصباح یزدی، ۱۳۹۴: ۱۴۰). ایشان در تحلیل خود از مباحث اخلاقی، سه حوزهٔ مرتبط با اختیار انسان را به‌عنوان موضوعات اصلی اخلاق معرفی می‌کند:

۱) کارهای اختیاری انسان؛ یعنی هر عملی که انسان آن را با اختیار و انتخاب خود انجام دهد؛ مثل «قتل نفس»، «دروغگویی» و... لذا در گزاره‌های اخلاقی گفته می‌شود که «قتل نفس بد است»، یا «دروغگویی بد است».

۲) مبدأ یا منشأ افعال اختیاری؛ مثلاً در علم اخلاق از صفات نفسانی‌ای همچون حرص یا سخاوت بحث می‌شود و حال آنکه ممکن است در مواردی نیز غیراکتسابی باشند، اما چون ظهور این صفات در عمل است و به‌گونه‌ای با فعل اختیاری در ارتباط‌اند، بنابراین مورد ارزش‌گذاری‌های اخلاقی قرار گرفته و گفته می‌شود: «حرص، صفت بدی است» و «سخاوت، خُلق نیکویی است».

۳) نتیجهٔ افعال اختیاری؛ توضیح آنکه ممکن است در اثر تکرار یک فعل اختیاری، صفت یا صفاتی برای انسان پیدا شود و به‌صورت ملکه‌ای نفسانی درآید؛ چنین صفاتی نیز از این جهت که نتیجهٔ فعل اختیاری هستند، در قلمرو مسائل اخلاقی قرار می‌گیرند (ر.ک: مصباح یزدی، ۱۳۹۴: ۱۴۰-۱۴۱).

در طرف دیگر، مفاهیمی که در ناحیهٔ «محمول» یا «مسندِ» جملات اخلاقی مورد استفاده قرار می‌گیرند، مفاهیم ارزشی همچون خوب و بد، درست و نادرست و امثال آنهاست و یا مفاهیم الزامی همچون باید و نباید و ...

نکتهٔ دیگر اینکه، با توجه به وسعت و گستردگی موضوعات اخلاقی، می‌توان احکام اخلاقی را از نظر شمول مرتبه‌بندی کرد، چرا که قضاوت اخلاقی، گاهی ممکن است تنها به یک مورد خاص و جزئی تعلق گیرد و گاهی به‌طور کلی‌تر و در قالب یک حکم عام، شمول بیشتری داشته باشد؛ برای مثال، به دو جملهٔ زیر توجه کنید:

۱. «ظلم بد است»

۲. «کتک زدن علی بد است»

هر دو جمله حکم اخلاقی هستند، زیرا موضوع آن‌ها به رفتار اختیاری یا صفات اکتسابی انسان تعلق دارد و محمول هر کدام نیز مفهومی ارزشی است، با این حال، تفاوت عمده در اینست که جملهٔ اول، حکم عمومی و کلی‌تری است که به صورت یک اصل کلی در تمام موارد ظلم صادق است، در حالی که جملهٔ دوم به موارد خاص اشاره دارد، همچنین می‌توان قیدهای بیشتری از لحاظ زمانی و مکانی و سایر شرایط را نیز در گزاره بیان نمود و کمی دامنهٔ این حکم را محدودتر کرد؛ مثلاً «کتک زدن علی در میان جمع و به جهت کینه‌ای که از او در دل دارید، بد است»؛ حتی حکم اخلاقی ممکن است آن‌قدر جزئی باشد که تنها به یک مصداق خاص منطبق شود، مثلاً «کتکی که در آن لحظه به علی زدید، بد بود» و گاهی چنان عام و وسیع باشد که به‌عنوان معیاری برای ارزیابی بسیاری از موقعیت‌های خاص به‌کار رود.

از سوی دیگر، همانطور که گفته شد، احکام اخلاقی می‌توانند به‌صورت جملات خبری، همانند «ظلم بد است» و یا به‌صورت جملات انشائی، مانند «ظلم نکن» یا «باید عدالت ورزید» مطرح شوند. به‌وضوح می‌توان گفت که هیچ دلیلی بر انحصار احکام اخلاقی به گزاره‌های انشائی وجود ندارد؛ در

حقیقت، از دیدگاه علامه مصباح، احکام اخلاقی با اینکه برخی از آن‌ها ظاهر انشائی دارند، از نظر حکایت‌گری و کاشفیت از واقع، هیچ تفاوتی با احکام علوم تجربی و ریاضی ندارند. همانطور که قضایای علوم تجربی به‌عنوان نشانه‌هایی از واقعیت‌های خارجی قلمداد می‌شوند، قضایای اخلاقی نیز نشانگر واقعیتی نفس‌الامری هستند. تفاوت عمده‌ای که میان این دو نوع قضیه وجود دارد، در قیود خاصی است که حکم اخلاقی به‌خود می‌گیرد؛ در واقع، قضایای اخلاقی از رابطهٔ موضوع اخلاقی با غایت اخلاق حکایت می‌کنند و ممکن است از این جهت به قیودی واقعی مقید باشند؛ برای مثال، خوب بودنِ راستگویی، هرچند مقید به قیود غیرواقعی همچون احساسات فردی و قراردادهای اجتماعی نیست، لکن مقید به قیود واقعی هست؛ یعنی راستگویی به صورت مطلق خوب نیست، بلکه در صورتی که مفسده‌انگیز نباشد و در راستای مصلحت نهایی انسان باشد، خوب است؛ یا قتل نفس به صورت مطلق بد نیست، بلکه مقید به قیودی است؛ یعنی قتل نفسی که از روی ظلم و خلاف مصلحت نهایی و قرب الهی باشد، بد است و لذا در عبارتی از علامه مصباح اینطور آمده است:

> راست‌گویی صرفاً از آن جهت که راست‌گویی است، موضوع حکم اخلاقی نیست، بلکه از آن جهت که آدمی را به سعادت و کمال رسانده و مصلحت واقعی او و جامعه را تحقق می‌بخشد، خوب است. به همین دلیل نیز اگر در جایی این کارکرد خود را از دست بدهد، دیگر نمی‌توان آن را موضوعی برای محمول «خوب» قرار داد. به تعبیر دیگر، «خوب» عنوانی نیست که ذاتاً بر «صدق بما انه صدق» حمل شود؛ بلکه حد وسط می‌خواهد (مصباح یزدی، ۱۳۹۸ب، ۱۰۴).

آخرین نکته‌ای که در زمینهٔ احکام اخلاقی شایسته توجه است، گونه‌شناسی این احکام در آثار علامه مصباح است. در اینجا، به منظور رعایت اختصار، تنها به تبیین اجمالی این تقسیم‌بندی‌ها و ذکر چند نمونه اکتفا می‌شود و بررسی تفصیلی آن به پژوهش‌های آتی و مقالات بعدی واگذار خواهد شد.

۲-۱. تقسیم‌بندی احکام اخلاقی بر اساس دیدگاه علامه مصباح

۱) **فردی و اجتماعی**: یکی از تقسیم‌های احکام اخلاقی، تقسیم آنها به **فردی** و **اجتماعی** است. احکام اخلاقی شامل همهٔ رفتارهای اختیاری انسان می‌شود، چه مربوط به رفتارهای فردی باشد و چه رفتارهای اجتماعی. علامه مصباح در عبارتی اشاره می‌کنند که: «**احکام اخلاقی شامل همهٔ رفتارهای اختیاری آدمی می‌شود، خواه رفتار اجتماعی و خواه رفتار فردی**» (مصباح یزدی، ۱۳۹۱ب، ۲۲). رفتارهای فردی آنهایی هستند که با فعالیت‌های اجتماعی پیوند ندارند (مصباح یزدی، ۱۳۹۳: ۲۱۸)؛ مثلاً خوابیدنِ یک فرد در اتاق خودش که ارتباطی با فعالیت‌های اجتماعیِ او ندارد، رفتاری

فردی محسوب می‌شود؛ لذا می‌توانیم گزاره و حکم اخلاقی به این شکل داشته باشیم: «رو به قبله خوابیدن خوب است»، در مقابل، به رفتارهایی که با سایر افراد جامعه مرتبط هستند، رفتارهای اجتماعی اطلاق می‌شود، مانند «دزدی بد است».

۲) **الزامی و ترجیحی:** علامه مصباح در وجوه تفاوت میان احکام اخلاقی و احکام حقوقی به این نکته اشاره می‌کنند که احکام حقوقی صرفاً الزامی و ایجابی هستند، اما احکام اخلاقی اعم از الزامی و ترجیحی: «**در قلمرو اخلاق، هم تکالیف الزامی و ایجابی هست و هم تکالیف ترجیحی و استحبابی؛ یعنی تکالیفی که رعایت آنها رجحان و برتری دارد، اما عمل بدانها ضروری نیست**» (مصباح یزدی، ۱۳۹۱ب: ۲۳)

۳) **اصلی و فرعی:** در برخی آثار علامه مصباح یزدی، احکام اخلاقی به دو دستهٔ «احکام اصلی» (basic judgements) و «احکام فرعی» (derivative judgements) تقسیم شده‌اند؛ هر چند تعریف مستقیمی از این دو دسته در آثار ایشان مشاهده نمی‌شود، اما می‌توان بر اساس اصطلاحی که از قول برخی مکاتب دیگر نقل کرده‌اند، (ر.ک: مصباح یزدی، ۱۳۹۴: ۳۵؛ ۵۵-۵۶؛ ۱۱۹) تقسیمی مشابه دربارهٔ احکام اخلاقی از دیدگاه ایشان ارائه کرد. برخی مکاتب اخلاقی مانند مکتب شهودگرایی، به استقلال اخلاق قائل بوده و بر آن هستند که استنتاج گزاره‌های اخلاقی از گزاره‌های غیر اخلاقی امکان‌پذیر نمی‌باشد و البته که برخی گزاره‌های اخلاقی از بعضی گزاره‌های اخلاقیِ دیگر استنتاج می‌شوند. ایشان آن دسته از گزاره‌های اخلاقی که از گزاره‌های دیگر استنتاج نمی‌شوند و خود، پایهٔ استنتاج سایر گزاره‌های اخلاقی هستند را گزاره‌های اصلی و سایر گزاره‌ها که از آنها استنتاج می‌شوند را گزاره‌های فرعی نامیده‌اند؛ گرچه علامه مصباح با ایدهٔ این گونه مکاتب دربارهٔ وجود گزاره‌های اخلاقیِ غیر قابل ارجاع به گزاره‌های دیگر موافق نیستند و همهٔ گزاره‌های اخلاقی را مبتنی بر گزاره‌هایی مبنایی‌تر می‌دانند، از این روی می‌توان گزارهٔ پایه اخلاقی که از گزارهٔ اخلاقیِ دیگری استنتاج نمی‌شود را گزاره اصلی و گزاره‌هایی که از چنین گزاره‌ای استنتاج می‌شوند را گزاره‌های فرعی به شمار آورد.

۴) **اخباری و انشائی:** احکام اخلاقی در تقسیمی، به اخباری و انشائی تقسیم شده‌اند و گزاره‌های اخلاقی به هر دو صورتِ اخباری و انشائی بیان می‌شوند؛ به عنوان مثال برای بیان بایستگی و نیکویی «عدالت‌ورزی»، هم می‌توان از جملات خبری استفاده کرد و گفت «عدالت‌ورزی خوب است» و هم می‌توان در قالب جملات انشائی بیان کرد و گفت «عدالت بورز»، یا «باید به عدالت رفتار کرد»؛ با این حال، بر اساس نگاهی دقیق‌تر و به تعبیر علامه مصباح این دو نحوهٔ استعمال بر اساس محاورات عرفی است و جملات اخباری و انشائی تفاوت‌های بنیادین دارند، از این رو ایشان تأکید می‌کند:

«اگر ... احکام اخلاقی در ظاهر به هر دو صورت اظهار می‌شوند، درحقیقت یکی از آنها مسامحی و مجازی است که به علل و انگیزه‌های تربیتی، روان‌شناسانه و امثال آن صورت می‌گیرد؛ وگرنه یک مسئله نمی‌تواند هم حقیقتاً از نوع جملات انشایی باشد و هم حقیقتاً از سنخ قضایای خبری» (مصباح یزدی، ۱۳۹۴: ۱۰۹-۱۱۰).

لذا می‌توان گفت که تقسیم، تقسیمی مسامحی و مجازی است.

۵) **مطلق و نسبی**: از دیگر تقسیماتی که در آثار علامه مصباح یزدی دربارهٔ احکام اخلاقی مشاهده می‌شود، تقسیم این احکام به «مطلق» و «نسبی» است؛ بدین ترتیب، مطابق این تقسیم، برخی احکام اخلاقی مطلق و برخی نسبی‌اند. مقصود از اینکه برخی احکام اخلاقی مطلق و برخی نسبی هستند اینست که برخی از آنها مقید به شرایط و قیود واقعی و عینی هستند، ولی برخی دیگر هیچ قید و شرطی ندارند. نسبیت در این گونه احکام اخلاقی از نوع نسبیت وجودشناختی است، یعنی نسبت به تفاوت شرایط وجودی و واقعی تفاوت می‌کند. علامه مصباح یزدی در این باره تصریح می‌کنند:

گاه منظور از نسبیت حکم آن است که حکم یک موضوع، نسبت به شرایط و قیود خاصی که آن موضوع در واقع پیدا می‌کند، متفاوت و تغییرپذیر است؛ مثلاً می‌گوییم جوش آمدن آب در دمای ۱۰۰ درجه نسبی است؛ یعنی نسبت به اینکه آن آب خالص باشد یا نه و فشار هوا یک اتمسفر باشد یا کمتر یا بیشتر، دمای جوش آمدن آب نیز تفاوت می‌کند. بنابراین حکم مذکور ثابت و تغییرناپذیر نیست؛ بلکه نسبت به شرایط و قیود خاص واقعی قابل تغییر است. ... در مقابل، بعضی احکام مطلق هستند، یعنی نسبت به تغییر شرایط و قیود واقعی، قابل تغییر نیستند؛ مثلاً نیرو مطلقاً موجب شتاب حرکت جسم می‌شود. پس برخی قوانین تجربی مطلق و برخی نسبی و مقید هستند. ... به همین ترتیب، طبق نظر ما برخی گزاره‌های اخلاقی نیز مطلق و برخی مقید و به همین معنا نسبی هستند. گزاره‌های «عدل خوب است» و «عبادت خدا پسندیده است»، مطلق، و گزارهٔ «کشتن انسان بد است»، به بی‌گناهی او و خلاف عدالت بودن آن مقید می‌باشد (مصباح یزدی، ۱۳۹۴: ۲۰۳-۲۰۴).

البته مطلق یا نسبی بودن اخلاق، معنای دیگری نیز دارد که مطابق آن، مطلق و نسبی بودن اخلاق، دو دیدگاه مقابل هم هستند؛ یعنی اخلاق یا مطلق است یا نسبی، نه اینکه احکام اخلاقی به دو گونهٔ مطلق و نسبی باشند. در این معنای دوم، نسبی بودن اخلاق به این معناست که گزاره‌های اخلاقی به شرایط ذهنی افراد، مثل سلیقه‌های هر فرد، قراردادهای میان افراد و دستور فرد یا افراد وابسته است. به این نوع نسبیت که مربوط به شرایط ذهنی افراد است، نسبیت معرفت‌شناختی می‌گویند (ر.ک. حسین‌زاده یزدی، ۱۳۹۶: ۲۱۸) البته دیدگاه نسبی‌گرایی مورد قبول نیست و هیچ گزارهٔ اخلاقی به این معنا نسبی نیست، پس تقسیم‌بندی مزبور مطابق معنای اول است و منافاتی با مطلق‌گرایی در اخلاق به‌معنای دوم ندارد.

۳. اصول اخلاقی:

کلمه «اصول» جمع «أصل» است که در لغت به معنای پایه و بن هر چیزی به‌کار می‌رود. در کتب لغت آمده که «الْأَصْلُ» به معنای «أَسْفَلُ الشيءِ» یا پایین‌ترین بخش یک چیز است (فیروزآبادی، ۱۴۱۵ ق: ۴۴۸/۳؛ ازهری، ۱۴۲۱ ق: ۱۶۸/۲). معمولاً این واژه در مقابل «فرع» به کار می‌رود که به معنای «بالاترین بخش هر چیز» است (اسماعیل بن عباد، ۱۴۱۴ ق: ۲۶/۲).

کلمه «اصل» در معنای پایه، بن و ته هر چیزی در آیات قرآن نیز به کار رفته است؛ به عنوان نمونه، قرآن کریم در وصف درخت «زقوم» می‌فرماید: «إِنَّهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِي أَصْلِ الْجَحِيمِ» (صافات: ۶۴)، یعنی درختی است که در قعر دوزخ می‌روید؛ همچنین، این واژه در ترکیب‌های مختلف نیز به معنای پایه و مبنا به‌کار رفته است؛ به‌طور مثال، «اصول العلوم» در کتب لغت به قواعدی اطلاق می‌شود که احکام بر اساس آن‌ها استوار است (نجار، ۱۴۱۱ ق: ج۱، بخش ۲، ص۲۰)، به این معنا که «اصول» به عنوان قواعد بنیادینی عمل می‌کنند که سایر احکام و دانسته‌ها از آن‌ها استنتاج می‌شوند.

واژه «اصول» در معنای اصطلاحی کاربردهای مختلفی دارد و هر یک از علوم مختلف، معنای خاصی از آن را مد نظر قرار داده‌اند؛ به عنوان نمونه، علمای فقه و اصول حداقل پنج معنا برای آن برشمرده‌اند: ۱. اصل در برابر فرع (مانند «الخمر أصل النبيذ»)؛ ۲. دلیل (مانند آیهٔ «وَ أَقِيمُوا الصَّلاة» برای وجوب نماز)؛ ۳. قاعدهٔ کلی و مستمر (مانند «اليقين لا يزول بالشک» که پایهٔ استنتاج احکام جزئی است)؛ ۴. رجحان به معنای حمل بر اساس اولیه (مانند «الأصل في الكلام الحقيقة» که برخلاف معنای سوم، قاعده‌ای با عمومیت غالبی و استثناپذیر است)؛ ۵. حکم ظاهری در فرض عدم دسترسی به واقع (مانند اصول عملی) (ر.ک: مشکینی اردبیلی، ۱۳۷۴: ۵۶؛ راسخ، ۱۴۲۴ ق: ۲۸). در اصطلاح تعلیم و تربیت نیز اصول به معنای قواعد کلی راهنمای عمل است؛ چنان‌که برخی آن را مفاهیم، نظریه‌ها و قواعد نسبتاً کلی و راهنمای مربیان در اقدامات تربیتی دانسته‌اند (شریعتمداری، ۱۳۸۰: ۱۱). علامه مصباح نیز اصول را گزاره‌هایی تجویزی، کلی و حل‌کننده مسائل تربیتی معرفی می‌کنند که ممکن است در عرض یا طول یکدیگر قرار گیرند (گروهی نویسندگان زیر نظر محمدتقی مصباح یزدی، ۱۳۹۱الف: ۲۹۱).

برای روشن شدن معنای اصطلاحی «اصول» در علم اخلاق، لازم است مروری بر معنای احکام اخلاقی داشته باشیم، چرا که معنای «اصول» در اخلاق به هیچ‌وجه بریده و منقطع از معنای احکام اخلاقی نیست. همانطور که پیش‌تر ذکر شد، احکام اخلاقی گزاره‌هایی هستند که هر کدام شامل دو جزء اصلی: «موضوع» و «محمول» می‌باشند. موضوع این احکام، رفتارهای اختیاری و صفات اکتسابی انسان است و محمول آنها، مفاهیم ارزشی همچون «خوب»، «بد»، «باید»، «نباید»، «درست» و «نادرست» است.

بدیهی است که احکام اخلاقی، برگرفته از یک نظام ارزشی هستند و بسته به سعه و ضیق موضوعشان، ممکن است به صورت کلی یا جزئی مطرح شوند. احکام کلی در عرصهٔ عمل جزئی، به پیروان یک مکتب اخلاقی یاری می‌رسانند و می‌توان آن‌ها را به‌عنوان راهنمایی برای تصمیم‌گیری‌های اخلاقی در موقعیت‌های مختلف و خاص زندگی دانست. این احکام، به‌طور کلی، اصول و معیارهایی را فراهم می‌آورند که افراد می‌توانند بر اساس آن‌ها در شرایط گوناگون، رفتار مناسب و اخلاقی خود را تعیین کنند؛ به عبارت دیگر، احکام کلی مانند چراغ راهی هستند که افراد را در مواجهه با مسائل اخلاقی مختلف هدایت می‌کنند تا از طریق آنها بتوانند تصمیمات درست و متناسب با اصول اخلاقی اتخاذ کنند.

در مورد اصول اخلاقی، معانی مختلفی از سوی اندیشمندان مطرح شده است، اما وجه مشترک همهٔ آن‌ها اینست که اصول به‌عنوان یکی از اقسام احکام اخلاقی در نظر گرفته می‌شوند؛ به عبارت دیگر، اصول اخلاقی دسته‌ای خاص از احکام اخلاقی هستند که با ویژگی و قیدی خاص از سایر احکام متمایز می‌شوند. به‌طور خاص، هولمز[1] بیان می‌کند که «اصل اخلاقی، حکمی برای عمل یا پرهیز از عملی معین نیست؛ بلکه وسیله‌ای است برای تجزیه و تحلیل وضعیتی خاص. درستی یا نادرستیِ عمل را تمامیت وضعیت تعیین می‌کند، نه قواعد به خودی خود» (هولمز، ۱۳۸۵: ۴۴۹)؛ طبق این تعریف، اصول اخلاقی همان احکام اخلاقی هستند با قید کلیت، که نه به یک عمل خاص معین، بلکه به‌عنوان راهنمایی برای تحلیل وضعیت‌های خاص اخلاقی به‌کار می‌روند.

براد هوکر[2] نیز به عنوان یکی از فیلسوفان اخلاق معاصر می‌گوید:

> «قواعد و اصول (لااقل تا حدی) کلی است، یعنی ناظر به انواع موقعیت‌ها یا ناظر به طبقات نمونه‌ها است نه ناظر به نمونه‌های جزئی. بنابراین قواعد یا اصول در عرض احکام مربوط به یک نمونه جزئی قرار می‌گیرند. این حکم که علی رضایی باید به خرگوش خویش در ساعت ۸ روز هفتم فروردین سال ۱۳۹۲ غذا بدهد، تقریر یک قاعده نیست، بلکه تقریر حکمی است دربارهٔ کاری که باید یک فرد در یک موقعیت جزئی انجام دهد. از آنجا که قواعد و اصول، ناظر به انواع موقعیت‌ها یا طبقات نمونه‌ها است، بنابراین قواعد یا اصول، مستلزم احکامی دربارهٔ نمونه‌های جزئی است» (نیگل، ۱۳۹۲: ۲۳۵-۲۳۶).

بر اساس این تعریف، هر حکم اخلاقی اصل نامیده نمی‌شود؛ بلکه اصول نسبت به نمونه‌های جزئی کلی‌تر هستند و وظیفه اخلاقی در نمونه‌های جزئی از طریق تطبیق بر اصول مشخص می‌شود.

برخی از اندیشمندان اخلاق، اصول اخلاقی را این‌گونه تعریف کرده‌اند: «اصول اخلاقی مجموعه

---

1. Robert L. Holmes
2. Brad Hooker

قواعدی هستند که ما را قادر می‌سازند تا آنچه را در موارد گذشته یاد گرفته‌ایم، در موارد جدید به کار گیریم و در اتخاذ تصمیم درست اخلاقی ما را کمک می‌کنند» (شریفی و همکاران، ۱۳۹۶: ۸۷/۱). طبق این تعریف، **اصول اخلاقی** به‌عنوان قواعد کلی و راهنما برای اتخاذ تصمیمات اخلاقی در موقعیت‌های جدید و ناشناخته عمل می‌کنند. در این دیدگاه، اصول اخلاقی به‌طور خاص برای تشخیص و هدایت وظایف اخلاقی در موقعیت‌های خاص و جدید طراحی شده‌اند؛ به عبارت دیگر، این اصول به‌عنوان معیارهایی کلی عمل می‌کنند که به افراد کمک می‌کنند تا تصمیمات اخلاقی خود را در موقعیت‌های مختلف اتخاذ کنند؛ بنابراین، بر اساس این تعریف، هر حکم اخلاقی را نمی‌توان به‌طور مستقیم به‌عنوان یک اصل اخلاقی دانست، زیرا اصول اخلاقی، مجموعه‌ای از قواعد کلی و معیارها هستند که در مواقع خاص به کار می‌آیند تا راهنمایی برای تصمیم‌گیری اخلاقی فراهم کنند.

برخی از اندیشمندان با تفکیک میان **احکام**، **قواعد** و **اصول اخلاقی**، به تعریف دقیق‌تری از اصول اخلاقی پرداخته‌اند؛ به‌نظر ایشان، اصول اخلاقی مجموعه‌ای از قواعد پایه‌ای و اساسی هستند که بر مبنای یک نظریهٔ ارزشی خاص و با توجه به مبانی اخلاقی سامان یافته‌اند و به‌عنوان سرچشمهٔ سایر قواعد اخلاقی در یک سامانه و نظام اخلاقی عمل می‌کنند. این اصول معمولاً به‌عنوان قواعدی پایه و بنیادین در نظر گرفته می‌شوند که ساختار و جهت‌گیری کل نظام اخلاقی را تعیین می‌کنند (حسینی قلعه‌بهمن، ۱۴۰۱: ۱۱۸)؛ در ادامه، ایشان قیودی را برای توضیح بهتر اصول اخلاقی مطرح می‌کنند که ضمنِ آن، تفاوت اصول اخلاقی با قواعد اخلاقی نیز مشخص می‌شود؛ این قیود عبارتند از: ۱. **پایه‌ای بودن:** هر نظام اخلاقی معمولاً مبتنی بر یک نظریهٔ ارزشی خاص است، یعنی ملاک و مناطی را برای ارزش‌های اخلاقی بیان می‌کند؛ چه از نوع غایت‌گرایی باشد، چه فضیلت گرایی، چه وظیفه‌گرایی. اصول اخلاقی، پایه‌ای‌ترین رکن بعد از نظریهٔ ارزش هستند؛ ۲. **جریان عمومی اصول اخلاقی:** اصول اخلاقی در تمامی حوزه‌های اخلاقی جریان دارند و نسبت به قواعد اخلاقی، عمومی‌تر هستند؛ به‌عنوان مثال، اصل «لذت» [یعنی «لذت خوب است» یا «باید به دنبال لذت بود»] در مکاتب لذت‌گرا در همهٔ جنبه‌های اخلاقی جاری است و توجه به آن در تمامی حوزه‌ها صورت می‌گیرد، در حالی که قواعد اخلاقی مثل «راست‌گویی خوب است» ممکن است فقط در برخی موقعیت‌ها و حوزه‌ها مورد استفاده قرار گیرد، نه در همهٔ حوزه‌های اخلاقی؛ ۳. **وظیفهٔ پیاده‌سازی نظریهٔ ارزش:** اصول اخلاقی وظیفه دارند تا نظریهٔ ارزشی خاصی را در عمل به مرحلهٔ اجرا درآورند و به‌طور کلی، راهنمای عمل انسان برای تحقق آن نظریهٔ ارزشی هستند؛ ۴. **ثبات:** اصول اخلاقی، ثابت، پایدار و غیر قابل تغییر هستند؛ برخلاف قواعد اخلاقی که ممکن است بسته به شرایط خاص یا تغییرات فرهنگی و اجتماعی، دچار تحول شوند؛ اصول اخلاقی به‌عنوان مبانی ثابت و بنیادی در نظر گرفته می‌شوند؛ ۵. **بنیادِ قواعد اخلاقی:** اصول اخلاقی، ریشهٔ سایر احکام

اخلاقی هستند و از اصول دیگری استخراج نمی‌شوند؛ این در حالی است که قواعد اخلاقی از اصول اخلاقی و یا قواعد دیگر به‌دست می‌آیند؛ ۶. **توجیه‌گر قواعد اخلاقی**: این اصول اخلاقی هستند که قواعد اخلاقی را توجیه می‌کنند و نه بالعکس؛ در واقع، قواعد اخلاقی مبتنی بر اصول اخلاقی بوده و از آن‌ها سرچشمه می‌گیرند؛ این قیود و تفکیک‌ها نشان می‌دهند که اصول اخلاقی به‌عنوان مبانی اساسی و پایدار در یک نظام اخلاقی، نسبت به قواعد اخلاقی، دارای نقشی بنیادین و کلی‌تر هستند. قواعد اخلاقی معمولاً موارد خاص و جزئی‌تری را تنظیم می‌کنند و به‌واسطهٔ اصول اخلاقی هدایت و توجیه می‌شوند.

در خصوص دیدگاه علامه مصباح یزدی پیرامون اصول اخلاقی، باید گفت که ایشان به‌طور مستقیم به مفهوم‌شناسی این اصطلاح نپرداخته‌اند و در آثار وی، تعریفی صریح از اصول اخلاقی ارائه نشده است؛ با این حال، اصطلاح «اصول اخلاقی» بارها در نوشته‌های ایشان به کار رفته است، از این‌رو، برای دستیابی به مقصود دقیق وی، لازم است با توجه به شواهد و قرائن کلامی موجود، معنای مورد نظر را استنباط نماییم. تحلیل کاربردهای مکرر این اصطلاح در آثار علامه مصباح می‌تواند ما را در بازسازی تقریبی منظومهٔ فکری ایشان در باب اصول اخلاقی یاری رساند.

برای تبیین مفهوم اصول اخلاقی از دیدگاه علامه مصباح یزدی، در ابتدا باید توجه داشت که اصطلاحات «اصول اخلاقی» و «اصل اخلاقی» در عبارات ایشان به معانی متعددی به کار رفته‌اند؛ نخست، معانی مختلفی که از کاربرد این اصطلاحات در آثار ایشان به دست می‌آید را بررسی خواهیم کرد، سپس، با توجه به مبانی فکری و قرائن کلامی موجود در آثار ایشان، دیدگاه نهایی و قابل دفاع دربارهٔ اصول اخلاقی را بازسازی و ارائه خواهیم نمود.

۳-۱. معانی «اصل» در بیانات علامه مصباح

۱) **اصل به معنای اصول موضوعه:** در برخی از تعابیر علامه مصباح یزدی، واژه‌های «اصل» و «اصول» به معنای اصول موضوعه‌ای به کار رفته‌اند که نظام اخلاقی بر آن‌ها مبتنی است؛ برای نمونه، ایشان در جایی می‌نویسند: «**نظام اخلاقی اسلام بر دو اصل بنا شده است: ۱. رابطهٔ انسان با مبدأ؛ ۲. رابطهٔ انسان با معاد. از این رو، نظام اخلاقی اسلام مبتنی بر جهان‌بینی اسلام است**» (مصباح یزدی، ۱۳۹۸ج: ۶۲). همچنین در عبارتی دیگر تصریح می‌کنند: «**مختار بودن انسان از بدیهی‌ترین اصول اخلاقی اسلام و از محکم‌ترین معارف و عقاید اسلامی است**» (مصباح یزدی، ۱۳۹۸د: ۲۸/۱). در اینجا، بر اساس قرائن موجود، مقصود از «اصول اخلاقی» اصول موضوعه است؛ این برداشت با عبارت دیگری از ایشان تقویت می‌شود که می‌نویسند:

«هر نظام اخلاقی بر سه اصل موضوعی بنا می‌شود: ۱- انسان، مختار است؛ ۲- در افعال اختیاری خود، هدفی را دنبال می‌کند که دارای مطلوبیت ذاتی است؛ ۳- یگانه راه وصول به آن هدف، انجام دادن افعال اختیاری است.» (مصباح یزدی، ۱۳۹۸ج، ص ۴۹).

بدین ترتیب، در این کاربرد، اصول اخلاقی به عنوان پیش‌فرض‌های بنیادینی تلقی می‌شوند که مبنای نظریه‌پردازی اخلاقی را تشکیل می‌دهند.

۲) **اصل به معنای منشأ ارزش اخلاقی:** در برخی از عبارات علامه مصباح یزدی، واژهٔ «اصل» به معنای منشأ و ملاک نهایی ارزش‌گذاری اخلاقی به کار رفته است؛ معیاری که در چارچوب مباحث مربوط به نظریهٔ ارزش مطرح می‌شود؛ به عنوان نمونه، ایشان در عبارتی می‌نویسند: «**نیچه می‌گوید: اصل در اخلاق، قدرت است**» (مصباح یزدی، ۱۳۹۱ج: ۱۲۲/۳)، در اینجا واژهٔ «اصل» به معنای منشأ ارزش و به تبع، ملاک و محور تشخیص خوب و بد و تعیین باید و نبایدهای اخلاقی است.

۳) **اصل به معنای قواعد و احکام اخلاقی:** گاهی مراد از اصول اخلاقی، یعنی مسائل و آداب اخلاقیِ مطرح‌شده از سوی نظام‌های اخلاقی؛ به عنوان مثال، علامه مصباح در عبارتی بیان می‌دارند که:

«برکات بسیاری بر حیا مترتب است. بسیاری از مردم هستند که اگر این خصلت را نداشته باشند، به هیچ اصل اخلاقی پای‌بند نمی‌شوند؛ به تعهدات خود عمل نمی‌کنند، امانت‌ها را به صاحبانشان برنمی‌گردانند، دروغ می‌گویند و به تدریج به همه صفات پست آلوده می‌شوند. آنچه موجب می‌شود مردم از بسیاری رذایل اخلاقی مصون بمانند، حیا است» (مصباح یزدی، ۱۳۹۲: ۲۹۲).

ایشان در عبارتی که پیرامون جهات اشتراک دین اسلام با سایر ادیان سخت می‌گویند، اصول را به معنای همان احکام اخلاقی تلقی کرده‌اند:

ما با یهودیت خیلی جهات مشترک داریم که از بعضی جهات از اشتراکات ما با مسیحیت هم بیشتر است. یهودیان (به خصوص ارتدکس‌ها) گوشت خوک نمی‌خورند، مشروب نمی‌آشامند، جهات اخلاقی در ارتباطات جنسی را بیشتر رعایت می‌کنند و به اصول خانوادگی پای‌بندند. ... بسیاری از ارتدکس‌های یهودی از نظر پای‌بندی به اصول اخلاقی و خانوادگی به مسلمانان نزدیک‌اند. در میان آنان کسانی هستند که سعی می‌کنند احکام شریعت حضرت موسی(علیه السّلام) را تا اندازه‌ای که به دستشان رسیده است، عمل کنند و افراد درست‌کار و سالمی باشند. فساد اخلاقی و روابط دختر و پسر بیگانه در میان آنها خیلی کم است. وقتی می‌خواهند به گردش، تفریح و مسافرت بروند، در بین خانواده نظم خاصی برقرار است و هر بزرگ‌تری مسئول کوچک‌ترهاست. در برخی دبیرستان‌های دخترانهٔ یهودی در امریکا، همه باید لباس بلند و سنگین داشته باشند و هیچ دختری حق ندارد لباسش کوتاه‌تر از زیر زانو باشد! (مصباح یزدی، ۱۳۹۱الف: ۲۸۰)

۴) **اصل به معنای قاعدهٔ کلی استثناناپذیر:** در بحث از احکام اخلاقی این نکته بیان شد که احکام با توجه به سعه و ضیقی که دارند، می‌توانند مراتبی از کلی و جزئی بودن را داشته باشند؛ یعنی برخی احکام خیلی جزئی هستند، به طوری که شاید تنها یک مصداق پیدا کنند و برخی عام‌تر. در یک معنا، اصول اخلاقی به معنای احکام اخلاقیِ کلیِ استثناناپذیر آمده است که به نسبت عمدهٔ احکام، از شمول بیشتری برخوردار بوده و سایر احکام زیرمجموعه‌ای از آنها قرار می‌گیرند و این قواعد کلی، معیاری برای آنها هستند، به گونه‌ای که در هنگام تزاحم، به این قواعد مراجعه می‌شود و بر اساس آنها، قیود و شرایط سایر احکام اخلاقی تعیین می‌شود. علامه مصباح در عبارتی می‌گویند:

«ما یک سلسله ارزش‌های ثابت داریم و معتقدیم که ارزش‌های کلی اخلاق ثابت‌اند و هیچ‌گاه تغییر نمی‌کنند و حکم آنها نسبت به زمان‌های گوناگون و اشخاص متفاوت، تغییر نمی‌کند؛ به عنوان مثال، ظلم همواره بد بوده و بد خواهد بود و عدالت همواره خوب بوده و خوب خواهد بود» (مصباح یزدی، ۱۳۹۵: ۸۸)،

یا در عبارتی دیگر به با واژهٔ اصل، اشاره به چند ملاک کلی در اخلاق اجتماعی می‌کنند:

«ملاک‌های کلی در اخلاق اجتماعی عبارت‌اند از: ۱. اصل عدل؛ ۲. اصل احسان؛ ۳. اصل تقدم مصالح معنوی بر منافع مادی؛ ۴. اصل رعایت اولویت و درجه‌بندی روابط اجتماعی» (مصباح یزدی، ۱۳۹۹: ۳۱۸).

۵) **اصل به معنای کلی‌ترین حکم اخلاقی:** یکی دیگر از معانی «اصل» در اخلاق که می‌توان با استناد به قرائن موجود به علامه مصباح یزدی نسبت داد، عبارت است از کلی‌ترین حکم اخلاقی که سایر احکام و قواعد اخلاقی در راستای آن قرار گرفته و با آن سنجیده می‌شوند؛ گرچه در آثار ایشان، تصریح مستقیمی به این معنا مشاهده نمی‌شود، اما با توجه به مبانی نظری و شواهد ضمنی که در ادامه خواهد آمد، می‌توان این برداشت را معتبر دانست؛ بر این اساس، «اصل» در این کاربرد، نه تنها از نظر دامنهٔ شمول در مرتبه‌ای گسترده‌تر از سایر احکام اخلاقی قرار دارد، بلکه به عنوان معیار و میزان تنظیم سایر قواعد و احکام نیز ایفای نقش می‌کند.

اما در طبقه‌بندی احکام اخلاقی، مقصود از اصول اخلاقی چیست؟

واضح است که دو معنای اولیه از بحث خارج هستند. زیرا اصول موضوعه خارج از علم اخلاق و مربوط به علوم دیگر هستند، در حالی که اصول اخلاقی در این کاربرد، دسته‌ای از احکام اخلاقی را در بر می‌گیرد و جزء علم اخلاق است.

مطابقِ معنای دوم نیز، مقصود از اصل، منشأ ارزش اخلاقی است؛ در این معنا، اصل به عنوان پایه و ریشهٔ ارزش‌گذاری اخلاقی مطرح شده و با توجه به توضیحی که ذیل معنای پنجم خواهد آمد، تلازم با معنای پنجم خواهد داشت، اما همان معنا نیست.

معنای سوم نیز قابلیت انطباق با مقصود ما را ندارد؛ چرا که در این معنا، اصول اخلاقی به احکامی اطلاق می‌شود که در یک فرهنگ و قوم جاری و ساری است؛ اما این معنا به‌خودی‌خود نشان‌دهندهٔ ویژگی خود اصل اخلاقی، صرف‌نظر از گروهی که آن را پذیرفته‌اند، نیست.

چنانکه گذشت، مطابق معنای چهارم، مقصود از اصل، قاعدهٔ غیر قابل استثنا است و ایشان اصل را به این معنا به‌کار برده‌اند و برایش مصادیق مختلفی هم بیان کرده‌اند؛ اما اصول به‌معنای چهارم نیز ممکن است مصداقی از اصلی کلی‌تر باشند که در واقع، ریشهٔ این اصول است و با توجه به معنای لغوی اصل، مناسب است که تنها آن اصل یا اصولی که مصداقی از حکم اخلاقی دیگری نیستند، اصل نامیده شوند، در این صورت، مقصود از اصل اخلاقی، همان معنای پنجم خواهد بود؛ یعنی حکم اخلاقی عامی که عمومیت آن تا آن اندازه است که نمی‌توان آن را مصداقی از هیچ حکم اخلاقی دیگر دانست.

اینکه در مجموعهٔ احکام اخلاقی، چند اصل اخلاقی وجود دارد، مسئله‌ای است که مورد اختلاف فیلسوفان اخلاق است و از این جهت، برخی اخلاق را تک اصلی و برخی چند اصلی می‌دانند، چنانکه راس[1] قائل به چند اصل اخلاقی هم‌عرض به عنوان وظایف در وهلهٔ نخست شده است.

با در نظر گرفتن مجموعه مبانی نظری و منظومهٔ فکری آیت‌الله مصباح یزدی در حوزهٔ فلسفهٔ اخلاق، می‌توان چنین استدلال کرد که بر اساس معنای پنجم اصل، ایشان اخلاق را تک اصلی می‌دانند؛ توضیح آنکه یکی از ارکان اساسی در فلسفهٔ اخلاق آیت‌الله مصباح، پذیرش نگرش غایت‌گرایانه به اخلاق است؛ بدین معنا که افعال اخلاقی، ناظر به یک غایت نهایی و یگانه‌اند، نه غایاتی پراکنده یا متکثر؛ این غایت نهایی، چیزی جز قرب الهی نیست که به‌عنوان کمال غایی انسان در نظام فکری ایشان تعریف می‌شود (مصباح یزدی، ۱۳۹۸ب: ۳۴۳)؛ از این‌رو، در معنای دوم از اصل اخلاقی -که آن را به‌مثابه «منشأ ارزش اخلاقی» تعریف کردیم- تنها یک ارزش غائی و ذاتی وجود دارد و سایر ارزش‌ها غیری هستند و در نهایت، به ارزش یگانه بازمی‌گردند.

با توجه به اینکه نقش ارزش ذاتی اخلاقی اینست که تمامی ارزش‌های اخلاقی، خواه به طور مستقیم و خواه با واسطه، متکی بر آن هستند و نیز برخی از احکام اخلاقی نسبت به برخی دیگر کلی‌تر هستند (مصباح یزدی، ۱۳۹۸: ۲۴۹/۱) می‌توان گفت که در نهایت در این مراتب تشکیکی از کلیت، یک حکم اخلاقی از دیگر احکام کلی‌تر است و بی‌واسطه از آن منشأ ارزش به دست آمده است و حاکی از آن ارزش ذاتی است که این حکم، همان اصل اخلاقی به معنای پنجم است. این تک اصل می‌تواند به

1. Ross

صورت هر یک از این گزاره‌ها که به یکدیگر قابل ارجاع هستند، بیان شود: «امر مقرب به خداوند خوب است»، «امر مقرب به خداوند باید انجام شود»، در مقابل، «امر مبعّد از خداوند باید ترک شود»، «امر مبعّد از خداوند بد است». این اصل اخلاقی می‌تواند به عنوان عام‌ترین حکم اخلاقی مطرح شود و مبنای استنتاج سایر احکام اخلاقی قرار گیرد. علامه مصباح در عبارتی می‌گویند:

> «سکوت کردن و بی‌اعتنایی نمودن در برابر رفتارهای ناشایست دیگران تا آن‌جا مطلوب است که در مسیر عبودیت خدای متعال باشد؛ اما اگر در جایی این کار موجب گردد که حق الهی پایمال شود دیگر امری ارزشی و مطلوب و پسندیده نخواهد بود» (مصباح یزدی، ۱۳۸۸: ۱۹۴)

ایشان در جای دیگری نیز می‌گویند که تمامی احکام نسبت به این اصل سنجیده می‌شوند:

> اگر این حقیقت را پذیرفتیم که اسلام به حرکت انسان به سوی کمال مطلق و قرب الهی جهت می‌دهد و هدایتگر وی در همهٔ شئون زندگی است، این واقعیت آشکار می‌شود که محتوای اسلام چیزی غیر از توجه دادن به خدای واحد نیست. آنچه در اسلام آمده یا مستقیماً انسان را متوجه خداوند می‌کند و یا مقدمات توجه و تقرب به او را فراهم می‌آورد. همه احکام و دستورات فرعی اسلام –حتی احکام واجب یا مستحبی که به رفتار و کارهای حیوانی انسان تعلّق دارند– برای این است که به همه رفتارهای انسان و از جمله رفتار حیوانی او رنگ خدایی بزند (مصباح یزدی، ۱۳۸۳، ۴۷)

با توجه به این بیانات، می‌توان تک‌اصلی بودن در اصول اخلاقی را به علامه مصباح نسبت داد، از این رو، سایر احکام کلی عام در بحث قواعد اخلاقی و ذیل آن مورد بررسی قرار خواهد گرفت، لذا از اشاره و پرداختن به آنها صرف نظر شده و تنها به این مقدار بسنده می‌شود که "آن دسته از قواعد اخلاقی، یعنی احکام عام اخلاقی که همواره مصداق اصل اخلاقی هستند و در نتیجه، در هیچ شرایطی استثناپذیر نیستند" نیز به یک معنا، اصل اخلاقی نامیده می‌شوند، چنانکه در معنای چهارم گذشت و البته در دیدگاه علامه مصباح، اصول اخلاقی به این معنا متعدد هستند که به برخی از آنها در عبارات ایشان تصریح شده است.

نتیجه‌گیری

۱) علامه محمدتقی مصباح یزدی در آثار خود به‌طور مستقیم به تعریف اصطلاحی «احکام اخلاقی» و «اصول اخلاقی» نپرداخته‌اند، اما با تحلیل کاربردهای واژگانی و مبانی فکری ایشان، می‌توان تصویری نسبتاً دقیق از مقصود وی ارائه کرد.

۲) احکام اخلاقی در اندیشهٔ علامه مصباح، گزاره‌هایی دربارهٔ رفتارهای اختیاری انسان یا صفات اکتسابی او هستند که دارای بار ارزشی یا الزامی بوده و حقیقتاً از سنخ جملات خبری‌اند.

۳) احکام اخلاقی در آثار علامه مصباح به گونه‌های مختلفی تقسیم شده‌اند، از جمله تقسیم به فردی و اجتماعی، الزامی و ترجیحی، اصلی و فرعی، مطلق و نسبی، و اخباری و انشائی.

۴) واژهٔ «اصل» یا «اصول» در آثار علامه مصباح به پنج معنای مختلف به‌کار رفته است: ۱- اصول موضوعه؛ ۲- منشأ ارزش اخلاقی؛ ۳- قواعد و احکام کلی اخلاقی؛ ۴- قواعد کلی استثناناپذیر؛ ۵-کلی‌ترین حکم اخلاقی.

۵) بر اساس مبانی علامه مصباح همچون غایت‌گرایانه بودن ایشان و اینکه کمال نهایی انسان را منحصر در قرب الهی می‌دانند و همچنین بر اساس برخی از شواهد، می‌توان گفت که اصل اخلاقی به معنای عام‌ترین حکم اخلاقی که مصداقی از احکام دیگر نباشد، در دیگاه ایشان اصل واحدی است که می‌توان آن را با گزارهٔ «امر مقرب به خدا خوب است» بیان کرد.

۶) اصول اخلاقی به معنای قواعد استثناناپذیر می‌توانند مصادیق متعددی از تک اصل اخلاقی مزبور باشند، مثل اصل عدالت و اصل احسان و اصل تقدم منافع معنوی بر مادی و اصل رعایت اولویت.

منابع

۱. ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۱۴ ق)، *لسان العرب*، [بی‌نا]، بیروت.
۲. ازهری، محمد بن احمد، فاطمه محمد اصلان، عمر سلامی، و عبد الکریم حامد (۱۴۲۱ق)، *تهذیب اللغة*، بیروت: دار إحیاء التراث العربي.
۳. حسین‌زاده، محمد (۱۳۹۶)، *معرفت؛ چیستی، امکان و عقلانیت*، چ۱، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
۴. حسینی قلعه‌بهمن، سیداکبر (۱۴۰۱)، «تحلیلی بر مفهوم، جایگاه و نقش اصل اخلاقی در نظام اخلاقی»، *پژوهش‌نامه اخلاق*، ش ۵۶.
۵. راسخ، عبد المنان(۱۴۲۴ ق)، *معجم اصطلاحات أصول الفقه*، چ۱، بیروت: دار ابن‌حزم.
۶. شاکری، بلال (۱۳۹۶)، *حقیقت حکم شرعی در اصول فقه*، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
۷. شریعتمداری، علی (۱۳۸۰)، *اصول و فلسفهٔ تعلیم و تربیت*، چ۱۹، تهران: امیرکبیر.
۸. شریفی، احمدحسین و همکاران (۱۳۹۶)، *دانشنامه اخلاقی کاربردی*، ج۱، چ۲، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
۹. صاحب بن عباد، اسماعیل بن عباد (۱۴۱۴ ق)، *المحیط في اللغة*، تصحیح محمد حسن آل یاسین، بیروت: عالم الکتب.
۱۰. صدر، محمد باقر (۱۴۲۵ق)، *دروس في علم الأصول*، چ۱، بیروت: دار احیاء التراث العربي.
۱۱. فیروزآبادی، محمد بن یعقوب (۱۴۱۵ ق)، *القاموس المحیط*، چ۱، بیروت: دار الکتب العلمیة.
۱۲. فیومی، أحمد بن محمد (بی‌تا)، *المصباح المنیر في غریب الشرح الکبیر*، بیروت المکتبة العلمیة.
۱۳. گروه نویسندگان زیر نظر محمدتقی مصباح یزدی (۱۳۹۱)، *فلسفه تعلیم و تربیت اسلامی*، چ۲، تهران: مؤسسه فرهنگی مدرسه برهان.
۱۴. مرتضی زبیدی، محمد بن محمد (۱۴۱۴ ق)، *تاج العروس*، چ۱، [بی‌نا]، بیروت.
۱۵. مشکینی اردبیلی، علی (۱۳۷۴)، *اصطلاحات الأصول و معظم أبحاثها*، چ۶، قم: الهادی.
۱۶. مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۸۳)، *به سوی تو*، تدوین و نگارش کریم سبحانی، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
۱۷. مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۸۸)، *رستگاران*، تدوین محمدمهدی نادری قمی، چ۳، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
۱۸. مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۹۰)، *سجاده‌های سلوک: شرح مناجات‌های امام سجاد*، تدوین کریم سبحانی، چ۱، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
۱۹. مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۹۱الف)، *به پیشواز خورشید غرب*، تدوین مرتضی موسی‌پور، چ۲،

قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
۲۰. مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۹۱ب)، *حقوق و سیاست در قرآن*، نگارش محمد شهرابی، چ۴، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
۲۱. مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۹۱ج)، *اخلاق در قرآن*، ج۳، تحقیق و نگارش محمدحسین اسکندری، چ۵، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
۲۲. مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۹۲)، *پندهای امام صادق (علیه‌السلام) برای رهجویان صادق*، تدوین محمدمهدی نادری قمی، چ۵، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
۲۳. مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۹۳)، *جرعه‌ای از دریای راز*، تدوین محمدعلی محیطی اردکان، چ۱، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
۲۴. مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۹۴)، *فلسفه اخلاق*، تحقیق و نگارش احمدحسین شریفی، چ۳، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
۲۵. مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۹۵)، *نقش تقلید در زندگی انسان*، تحقیق و تدوین کریم سبحانی، چ۸، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
۲۶. مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۹۶)، *نظریه حقوقی اسلام*، تحقیق و نگارش محمدمهدی نادری قمی و محمدمهدی کریمی‌نیا، چ۶، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
۲۷. مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۹۸الف)، *آموزش فلسفه*، چ۵، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
۲۸. مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۹۸ب)، *نقد و بررسی مکاتب اخلاقی*، تحقیق و نگارش احمدحسین شریفی، چ۶، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
۲۹. مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۹۸ج)، *انسان‌سازی در قرآن*، تدوین محمود فتحعلی، چ۶، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
۳۰. مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۹۸د)، *اخلاق در قرآن*، ج۱، تحقیق و نگارش محمدحسین اسکندری، چ۱۰، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
۳۱. مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۹۹)، *انسان‌شناسی در قرآن*، تدوین محمود فتحعلی، چ۷، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
۳۲. نجار، محمدعلی، ابراهیم مصطفی، احمد حسن زیات و حامد عبدالقادر (۱۹۸۹م)، *المعجم الوسیط*، (دورهٔ ۲ جلدی)، استانبول: دار الدعوة.
۳۳. نیگل، تامس و دیگران (۱۳۹۲)، *دانشنامه فلسفه اخلاق*، ترجمهٔ انشاء الله رحمتی، تهران: سوفیا.
۳۴. هولمز، رابرت ال (۱۳۸۵)، *مبانی فلسفه اخلاق*، ترجمهٔ مسعود علیا، چ۱، تهران: ققنوس.